

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary - Cultural

ادبی - فرهنگی

آنتونو گرامشی

برگردان از: حمید محوی

۳۰ می ۲۰۱۲

سوسیالیسم و فرهنگ



۲۹ جنوری ۱۹۱۶

چندی پیش، مقاله ای به دستمان رسید که در آن انریکو لئونه (۱) با شیوه ابهام آمیز و پیچیده ای که غالباً می توانیم از او انتظار داشته باشیم، به تکرار مسائلی کلی در مورد فرهنگ و روشنفکری در رابطه با پرولتاریا پرداخته بود، و در مقابل آن عملکرد، امور تاریخی که به یاری آن این طبقه با دست های خودش در حال تکوین آینده خاص خود می باشد را مطرح کرده بود. در این جا بازگشت به چنین موضوعی چندان بیهوده نیست، اگر چه پیش از نیز آن را در «فریاد مردم» (ایل کریو) مورد بررسی قرار دادیم، و به شکل کامل، گسترده و مشخص به عنوان نظریه در «پیشگامان جوان»، به مناسبت بحث انتقادی بین بوردیگا و رفیق خودمان تاسکا (۲) در ناپل مطرح کردیم. اجازه دهید با یادآوری دو متن شروع کنیم، نخستین متن به رمانتیک المانی، نووالیس تعلق دارد که بین سالهای ۱۷۷۲ و ۱۸۰۱ می زیسته است، او می گوید: «مهمترین موضوع در رابطه با فرهنگ این است که بر من بالنده خود مسلط شویم، و من بتواند من خود او باشد، به همین علت جای شگفتی نیست که درک دیگری ناتوان بمانیم. زیرا بی آن که خودمان را بشناسیم نمی توانیم دیگری را واقعاً درک کنیم.»

متن دوم، که خلاصه آن را در این جا یادآور می شویم به جیام باتیستا ویکو تعلق دارد که به عبارتی خاص، ضرب المثل منتسب به سولون آتنی را به شکل تعبیر سیاسی مطرح می کند: قانون را بشناس، همان قانونی که سقراط آن را برای فلسفه به کار بست. ویکو بر این باور بود که، با چنین نظریه ای، سولون آتنی می خواست شهروندان رمی را تشویق کند که خودشان را به عنوان افرادی برابر با اشراف بدانند، و بر این اساس از دیدگاه قوانین مدنی با آنها برابر باشند، زیرا شهروندان رمی (مردم عادی رم - «پلب» - منشأ کلمه پرولتاریا) خود را از منشأ پست حیوانی و اشراف را از منشأ قدسی الهی می پنداشتند. برای ویکو آگاهی به برابری انسانی بین شهروندان (پلب) و اشراف، پایه و اساس، و علت وجود تاریخی تولد جمهوری دموکراتیک در عهد باستان است.

بر حسب اتفاق نبود که ما این دو نقل قول را در رابطه با یکدیگر مطرح کردیم. این گونه به نظر می رسد که این دو نقل قول، بی آن که وارد جزئیات شویم، حدود و اصولی را مطرح می کند که باید به عنوان پایه و اساس برای درک صحیح معنای فرهنگ مد نظر قرار دهیم، یعنی درک فرهنگ حتی در چشم انداز سوسیالیستی.

متأسفانه عادت بسیار رایجی وجود دارد و آن هم این است که معمولاً فرهنگ را به عنوان دانش نامه ای می پندارند که در رابطه با آن فرد آدمی تنها در مقام ظرفی مطرح می گردد که باید از داده های تجربی، و موارد منفرد انباشته شده و سپس آنها را به دقت در حافظه اش مانند ستون های کتاب فرهنگ واژگان دسته بندی کند، تا بتواند در تمام موقعیت ها به ضروریاتی که جهان بیرون برای او مطرح می سازد، پاسخ گوید.

چنین شکلی از فرهنگ و چنین نگرشی به امر فرهنگی واقعا مضر است، به ویژه برای پرولتاریا. چنین رویکردی فرهنگ را تنزل داده و موجب پیدایش افرادی می گردد که خود را برتر از بقیه جهان بشریت دانسته، تنها به این علت که در حافظه خود شماری رویداد و تاریخ انباشت کرده اند، که در موارد اتفاقی عرضه کرده، و در عین حال از آن به عنوان خط فاصل بین خود و دیگران استفاده می کنند.

چنین نگرشی به فرهنگ، فضای بی رنگی را ترسیم می کند که گویی دچار تنگی نفس شده، رومن رولان چنین جریانی را به شدت مورد حمله قرار می دهد که موجب به راه انداختن کاروانی از خیل روشنفکران خود پسندی شده است که برای زندگی اجتماعی به همان اندازه مضر هستند که میکروب هائی مانند مرض سل و سفلیس برای سلامت و زیبایی بدن.

دانشجوی بیچاره ای که کمی زبان لاتین و تاریخ آموخته، وکیل دست پا چلفتی که به دلیل بی قیدی و سهل انگاری استاد موفق به دریافت یک تکه کاغذ پاره و برگه دیپلم شده، خود را متفاوت و برتر از بهترین کارگر متخصص می داند که با این وجود در زندگی وظیفه خیلی مشخص و ضروری را انجام می دهد که در زمینه فعالیتی که به او مربوط می باشد، نسبت به آن دیپلم به دست ها در زمینه خودشان، صد بار ارزشمندتر است.

ولی چنین رویکردی به هیچ وجه نام اصلی اش فرهنگ نیست، بلکه نام اصلی اش فضل فروشی است، نام اصلی اش هوش و ذکاوت و روشن بینی نیست، بلکه روشنفکر نمائی است، و ما دلایل بسیار موجهی داریم که علیه این روند واکنش نشان دهیم. فرهنگ با فضل فروشی فاصله بسیار زیادی دارد.

فرهنگ، ساز و کار برای انکشاف اصل حقیقی من درونی است. فرهنگ، تسلط و در اختیار گرفتن شخصیت خویشتن، و فتح آگاهی برتری است که به مدد آن هر فردی می تواند به درک ارزش تاریخی خود نائل آید، و به کارکرد خاص خود در زندگی، به حقوق خود و به وظایف خود پی ببرد...

ولی هیچ یک از این موارد نمی تواند به شکل خود به خودی، و عمل و عکس العمل مستقل خواست ما متحقق گردد، یعنی نمی تواند به شکل غریزی و مشابه به جهان جانوران و گیاهان باشد که هر یک بر اساس ساخت و ساز ناخودآگاه و مطابق بر نظم اجتناب ناپذیر طبیعی، زندگی می کنند.

انسان به ویژه روح است، یعنی محصولی تاریخی است و نه طبیعی. در غیر این صورت، روشن نخواهد شد که چرا همیشه استثمار شونده و استثمار کننده، تولید کننده ثروت و مصرف کننده خود خواه ثروت وجود داشته است، و هنوز جامعه سوسیالیستی را ایجاد نکرده ایم.

واقعیت امر این است که بشریت به تدریج و بر اساس لایه های متعدد به ارزش خاص خود آگاهی یافت و به کسب حق زندگی به شکل مستقل از سلسله مراتب و اقلیت ممتاز که طی دوران های گذشته وضعیت خود را ازدیدگاه تاریخی تثبیت کرده بودند، نائل آمد.

و چنین آگاهی زیر نیشتر خشونت آمیز ضرورت فیزیولوژیک شکل نگرفته است، بلکه به مدد تأملات هوشیارانه، در آغاز تأملات چند نفر، سپس تمام یک گروه و طبقه، درباره دلایل برخی مسائل، و بهترین راه های حل برای تغییر وضعیت منفعلانه، به برافراشتن پرچم شورش و تحول اجتماعی تحقق پذیرفته است.

چنین امری به این معنا است که هر انقلابی مسبوق به فعالیت گسترده و شدید انتقادی، نفوذ فرهنگی، و جذب افکار روی توده های مردم بوده، که در آغاز ناپایدار به نظر می رسد، و تنها به شکل منزوی، و بی هیچ پیوند و اتحادی با تمام افراد دیگری که در شرایط یکسانی به سر می برند، روز به روز و ساعت به ساعت سرگرم حل مسائل و مشکلات اقتصادی و سیاسی خودشان بوده اند.

آخرین و نزدیکترین نمونه به ما، انقلاب فرانسه است. دوران فرهنگی پیشین، که به «عصر فلسفه روشنائی» شهرت دارد، که خیلی مورد حمله منتقدان بی مایه خرد تنوریک قرار می گیرد، به هیچ عنوان، یا دست کم محدود به گردشگری اذهان دانش نامه نویس نیست که از هر دری سخنی می گفتند، و از همه چیز به شکل خدشه ناپذیر می گفتند، که تنها پس از خواندن دانش نامه بزرگ دیدرو و دالامبر خود را انسان معاصر خود احساس می کردند. در مجموع، چیزی نبود به جز پدیده روشنفکری فضل فروش و عقیم، مشابه آن چه که امروز انکشاف حد اکثر آن را در دانشگاه های مردمی می بینیم. همان گونه که دوسانکتیس در «تاریخ ادبیات ایتالیائی» به شکل بارزی نشان می دهد، انقلاب بزرگی بود که از طریق آن در تمام اروپا نوعی آگاهی مشترک شکل گرفت، نوعی انترناسیونال معنوی بورژوا، که در آنها نسبت به دردها و بدبختی های مشترکشان حساسیت خاصی ایجاد کرده بود، و همین امر را باید به عنوان بهترین شرایط آمادگی و به راه افتادن شورش خونینی بدانیم که سپس در فرانسه تحقق یافت.

در ایتالیا، فرانسه و آلمان همه از یک چیز، از همان نهادها و اصول ها حرف می زدند. هر کمدی جدید ولتر، هر طنز جدید جرقه ای بود که کشور به کشور، منطقه به منطقه منتقل می شد، و در همه جا، هم زمان، همان مبارزان و همان مخالفان حضور داشتند. سرنیزه های ارتش ناپلئون راه را برای عبور خود باز می دید، ارتشی نامرئی از کتاب و اعلامیه زمینه را آماده کرده بود، و از اواسط قرن هجدهم از مبدأ پاریس افراد و نهاد ها را برای تحولات ضروری آماده ساخته بود.

بعداً، وقتی رویدادهای فرانسه اذهان آگاه را بیدار ساخت، یک جنبش مردمی در پاریس کافی بود تا حرکت مشابهی در میلان، وین و در کوچکترین شهرها را دامن بزند. تمام این موارد برای آنهایی که به شکل سطحی قضاوت می کنند طبیعی و خود به خودی به نظر می رسد، ولی با این وجود، چنین مواردی غیر قابل درک خواهد بود، اگر

عناصر فرهنگی را در نظر بگیریم که در آن دوران موجب انکشاف فضائی شده بود که قابلیت اشتعال آن را برای اهداف مشترک در سطح گسترده ای افزایش داده بود.

امروز، همین پدیده در رابطه با سوسیالیسم تکرار می شود. از راه نقد تمدن سرمایه داری که آگاهی مشترک طبقه پرولتاریا شکل گرفته و یا در حال تکوین می باشد، و نقد مشخصا یعنی فرهنگ و نه تحول خود به خودی طبیعی. نقد مشخصا به معنای همان من آگاه است که نوالیس به عنوان هدف فرهنگی از آن یاد می کند. من به عنوان عصری که در مقابل دیگران می ایستد، و از آنها فاصله می گیرد، و با تعیین هدف و حرکت هدفمند مسائل و رویدادها را، نه تنها در رابطه با خودش و برای منافع شخصی خودش بلکه در چشم انداز ارزش های پیشگام، مورد دآوری قرار می دهد.

شناخت خویشتن خویش به معنای تسلط بر خویشتن است. فاصله گرفتن از دیگران، و پذیرش چنین تفاوتی و متعهد شدن نسبت به آن، بیرون آمدن از هرج و مرج و تبدیل شدن به عنصر نظم است، یعنی نظامی که خاص خود او و در رابطه با ایده آل او سامان می گیرد.

و تمام این موارد بدون شناخت دیگران و تاریخ آنها، و بدون شناخت تلاش های متناوب برای رسیدن به آنجائی که هستند و چیزی که هستند، و برای ایجاد تمدنی که به وجود آورده اند، یعنی تمدنی که ما می خواهیم برای آن جایگزین دیگری تعیین کنیم، قابل دستیابی نیست.

چنین امری به این معنا است که باید به مفاهیم طبیعت و قوانین آن، و قوانینی که بر روح انسان احاطه دارد آگاهی بیابیم. و باید بر تمامی آن آگاهی بیابیم، بی آن که از نظر به دور داریم که هدف نهائی شناخت بهتر خویشتن در فراسوی دیگران، و شناخت بهتر دیگران در فراسوی خویشتن خویش می باشد.

اگر حقیقت دارد که تاریخ جهانشمول زنجیره ای از تلاش هائی را در بر می گیرد که انسان برای رهائی از امتیازات و پیش دآوری ها و بت پرستی ها به کار بسته است، نمی دانیم چرا پرولتاریا، که می خواهد حلقه ای نوین به این زنجیره بیفزاید، نباید بداند چگونه و چرا، و چه کسانی پیش از آنها وجود داشته اند، و نباید بداند که می تواند از این آگاهی و شناخت برای رسیدن به اهدافش استفاده کند.

پی نوشت

۱) استاد اقتصاد سیاسی، انگریکو لئونه به ویژه یکی از نظریه پردازان اصلی سندیکالیسم انقلابی است، و در مجله ای که به سال ۱۹۰۵ در رم ایجاد کرده بود، از مواضع خود دفاع می کرد. لئونه سندیکای انقلابی را به عنوان «بازگشت سوسیالیسم به اصل بنیاد اقتصادی» تعریف می کرد. یعنی اصلی که موسولینی آن را دائما تکرار می کرد. او سرانجام به عنوان پیش قراول فاشیسم شهرت پیدا کرد.

۲) چهارمین کنگره «فدراسیون جوانان سوسیالیست» که به تاریخ ۲۰ تا ۲۳ سپتامبر ۱۹۱۲ در بووین برگزار شد، و آمادئو بوردیگا و آنجلو تاسکا را دیده بود که درباره «سوسیالیسم و فرهنگ» بحث و جدل می کردند. در حالی که برای تاسکا مسائل سوسیالیسم از آموزش جدائی ناپذیر بود - «جوانان سوسیالیست باید پیش از همه بیاموزند و مطالعه کنند، مطالعه کنند، مطالعه کنند» - بوردیگا به عکس روی اهمیت تعیین کننده های طبقاتی پافشاری می کرد - «با آموزش نمی توان تبدیل به سوسیالیست شد، ولی از طریق ضروریات واقعی طبقه ای که به آن تعلق داریم». بی آن که هرگز چنین نظریه ای را تأیید کند، گرامشی دائما به موضوع این بحث باز می گردد، که سرانجام با «فرهنگ گرایی» تاسکا متارکه می کند. به ویژه در: (مجله نظام نوین).

« Le programme de L'Ordine Nuovo »

۳) فیلسوف، تاریخ شناس و حقوقدان، و استاد صرف و نحو در دانشگاه ناپل، جیام باتیستا ویکو (۱۷۴۴-۱۶۶۸) در «علوم نوین» (۱۷۲۵ و به ویژه ۱۷۴۴) سعی می کند تا علم نوینی را بنیانگذاری کند که از طریق آن بتوان واقعیت و گفتمان تاریخی را بازخوانی کرد. او در عین حال دو اصل بزرگ برای تاریخ شناسی پیشنهاد می کند : قانون «سه حالت» که بر اساس آن تمام جوامع به شکل اجتناب ناپذیری از سه مرحله عبور می کنند - دوران خدایان، دوران قهرمانان و دوران انسان ها - که هر یک سازمان های سیاسی، خرد و زبان خاص خود را دارد

منبع : آرشیو مارکسیست ها در اینترنت (به زبان فرانسه)

Antono Gramsci. Socialisme et culture. 29 janvier 1916

http://www.marxists.org/francais/gramsci/works/1916/01/gramsci_19160129.htm

گاهنامه هنر و مبارزه

ترجمه توسط حمید محوی

۲۷ می ۲۰۱۲